

نظریه همنوایی اجتماعی؛

مبانی و کاربردهای آن در تحلیل

جنایت کشتار جمعی رواندا در سال ۱۹۹۴*

- محمدعلی اردبیلی^۱
- عاطفه رضایی^۲

چکیده

کشتار جمعی نه تنها به شکلی سازمان‌یافته، گسترده و در قالب خشونت جمعی ارتکاب می‌یابد، بلکه قربانیان زیادی را در بر داشته و صلح و امنیت جهانی را نیز تهدید می‌کند. به همین دلیل، بررسی علل مشارکت خیل عظیمی از شهروندان عادی در ارتکاب اعمال وحشیانه و گسترده، یکی از چالش‌های بسیار جالب برای رشته جرم‌شناسی بین‌المللی است. با توجه به اینکه عوامل متعددی در سطوح مختلف و در شرایط خاص زمانی و مکانی، سبب تسهیل ارتکاب جنایت کشتار جمعی می‌گردند، لازم است با استفاده از نگرشی جامع، کنش عوامل و مؤلفه‌های مهم نیز در سطوح مختلف شناسایی گردد. در این راستا، در این مقاله از نظریه همنوایی اجتماعی به عنوان نگرشی چندبعدی و چندسطحی برای تحلیل جرم‌شناختی کشتار جمعی در رواندا در سال ۱۹۹۴ استفاده شده است. شرایط

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۸.

۱. استاد دانشگاه شهید بهشتی (m-ardebili@sbu.ac.ir).

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی (نویسنده مسئول) (at_rezaie@yahoo.com).

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور رواندا در سال‌های پیش از جنایت با توجه به ۶ گزاره طرح‌شده در این نظریه، مورد تحلیل، و عوامل تأثیرگذار در ارتکاب این جنایت مورد تدقیق و تبیین قرار گرفتند.

واژگان کلیدی: کشتار جمعی، هم‌نوایی اجتماعی، تحلیل ساختاری، تحلیل فردی.

مقدمه

قرن بیستم شاهد جنایات گسترده و وحشیانه‌ای علیه گروه‌های ملی، قومی، نژادی و مذهبی بود. لیکن در این میان کشتار جمعی در کشور رواندا در سال ۱۹۹۴ گسترده‌ترین مورد پس از جنگ سرد، و اولین موردی است که عنوان جنایت کشتار جمعی برای آن محرز دانسته شده است. به همین دلیل دیوان کیفری بین‌المللی رواندا به صورت موردی به وسیله شورای امنیت سازمان ملل جهت محاکمه مرتکبان این جنایت تشکیل شده است.

در این جنایت، هوتوهای ساکن رواندا با برنامه‌ریزی و آمادگی قبلی در پی سقوط هوایم‌ای رئیس جمهور این کشور، دست به ارتکاب اعمالی بسیار خصمانه و وحشیانه علیه قوم توتسی و هوتوهای میانه‌رو زدند. مرتکبان این جنایت حتی کودکان را به عنوان منبع تهدیدی در آینده از بین بردند. در این جنایت که ۱۰۰ روز به طول انجامید، حدود ۸۰۰ هزار تا یک میلیون نفر به طرز فجیعی کشته شدند (Verwimp, 2004: 233). همچنین طی این مدت حدود ۳۵۰ هزار زن مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند (Bijleveld & Morssinkhof & Smeulers, 2009: 219; Hintjens, 1999: 276). در این مدت رسانه‌ها آشکارا ارتکاب جنایت را تشویق می‌نمودند. جامعه بین‌المللی به رغم کشتارهای بسیار وحشیانه، شکنجه، تجاوز و آزار و اذیت جنسی، سوزاندن خانه‌ها و چپاول اموال توتسی‌های ساکن در رواندا، هیچ اقدامی در راستای توقف خشونت نکرد و به صورت منفعلانه نظاره‌گر این حوادث باقی ماند. بدین ترتیب با سکوت جامعه بین‌المللی، جبهه میهنی رواندا که متشکل از توتسی‌های ساکن در اوگاندا بود به رواندا حمله کرد و با تصرف پایتخت آن به ارتکاب جنایات وحشیانه پایان داد (Organization of African Unity, 2000: Para. 9.13).

بدین ترتیب این جنایت به لحاظ حضور خیل عظیمی از شهروندان عادی و بسیج

مردمی برای کشتار هموطنانی که تا پیش از این در کنار هم زندگی می‌کردند، اهمیت دارد. لذا توجه به این امر ضروری است که چگونه تعداد زیادی از افراد که تا پیش از زمان حادثه هیچ نوع درگیری قانونی نداشتند، چنان خوی حیوانی می‌گیرند که حتی ترحم بر کودکان را نیز روا نمی‌دانند.

به دلیل آنکه در میان جرایم بین‌المللی، جنایت کشتار جمعی به عنوان سرآمد جرایم شناخته شده، بررسی چرایی ارتکاب چنین اعمال غیر انسانی، بسیار ضروری است؛ زیرا جنایت کشتار جمعی نه تنها قربانیان زیادی داشته و مشتمل بر اعمال غیر انسانی است، بلکه صلح و امنیت جهانی را نیز تهدید می‌کند، از این رو توجه به این نوع جنایت و بررسی زمینه‌های ارتکاب آن اهمیت بسیار زیادی دارد. در واقع شدت و وخامت این جنایت، گستردگی تبعات آن و درگیری خیل عظیمی از انسان‌ها در این وقایع می‌تواند توجیه‌کننده اهمیت توجه به این جنایات باشد.

بنابراین با توجه به لزوم تغییر جامعه و آمادگی آن برای ارتکاب کشتار جمعی، شایسته است برای پیشگیری از ارتکاب مجدد این جنایت، به پیشایندها، بسترهای تسهیل‌کننده و تغییر و تحولات اجتماعی در این مسیر توجه نمود تا با شناسایی عوامل تأثیرگذار در این امر، از وقوع موارد دیگر این جنایت پیش‌گیری کرد. همچنین توجه به روند درگیری افراد در ارتکاب اعمال خصمانه جهت تبیین جامع این پدیده، اهمیت فراوانی دارد. از این رو می‌توان بیان داشت که توجه به علل پیدایی این جرایم و شناخت ریشه‌های آن نه تنها دید تازه‌ای جهت تغییر بهینه نظام اجتماعی می‌دهد؛ بلکه راه‌گشای پیش‌گیری از ارتکاب مجدد این جنایت نیز خواهد بود.

به طور کلی بررسی علت‌گزینش و انتخاب کشتار جمعی از میان سایر انتخاب‌های افراد همچون مذاکره، انقیاد و یا اعمال کنترل بر گروه دیگر، در شناسایی منطق و چرایی ارتکاب این جنایت اهمیت دارد. به واقع لازم است بررسی گردد که چرا نابودی یک گروه به عنوان گزینه مناسب انتخاب می‌گردد. در پاسخ به این سؤال نه تنها می‌توان با نگاهی در سطح کلان^۱ به نقش ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی یک جامعه اشاره کرد،^۱ بلکه می‌توان در سطح خرد^۲ نیز مرتکبان را به عنوان عاملان جنایت مورد توجه قرار داد؛ چرا که آن‌ها افرادی نیستند که به شکل بی‌اختیار و منفعلانه تحت تأثیر شرایط اجتماعی - اقتصادی موجود باشند؛ بلکه کنشگرانی فعال‌اند که غالباً از امکانات و قدرت بیشتری نسبت به قربانیان این جنایت برخوردارند، از این رو لازم است که نقش آن‌ها به دقت مورد توجه قرار گیرد.

دو بعد مهم در شکل‌گیری این پدیده مجرمانه، ساختار جامعه و فرایندهای فردی می‌باشد که با یکدیگر کنش دارند (Winton, 2008: 606). لذا نظریات تک‌سطحی که تمرکز خود را بر روی یک سطح چه کلان و چه خرد قرار می‌دهند، از تبیین جامع چرایی ارتکاب این جنایت قاصرند. در حقیقت کنش عوامل مختلف در سطوح مختلف در شرایط خاص زمانی و مکانی، سبب تسهیل ارتکاب چنین جنایت عظیمی می‌گردد. بنابراین بررسی و تحلیل این پدیده مجرمانه نه تنها از طریق نگرشی تک‌سطحی میسر نمی‌گردد، بلکه مستلزم نگرشی چندسطحی است تا کنش عوامل و مؤلفه‌های مهم نیز در سطوح مختلف شناسایی گردد. چنین نگرشی در راستای پر کردن خلأ موجود در نظریات، و جامع و فراگیر نمودن تحلیل چنین جنایاتی نیز ضروری به نظر می‌رسد. در این صورت امکان پیش‌بینی دقیق شرایط تسهیل‌کننده کشتار جمعی فراهم و از این طریق از ارتکاب مجدد این جنایت پیش‌گیری می‌گردد.

در این نوشتار سعی شده تا در راستای شناسایی بستریهای تسهیل‌کننده جنایت کشتار جمعی در رواندا و ارائه تحلیل جرم‌شناختی از این واقعه، ابتدا مبانی نظریه هم‌نوایی اجتماعی به عنوان نظریه‌ای چندسطحی و چندعاملی تبیین گردد. سپس جهت بررسی امکان تحلیل جرم‌شناختی جامعی از جنایت کشتار جمعی رواندا در پرتو این نظریه، زمینه‌های تسهیل‌کننده این جنایت در چارچوب مبانی و اصول این نظریه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد

۱. برای مثال، چنانچه یک گروه به عنوان خطری ذاتی تلقی گردد، مذاکره از میان‌گزینه‌ها حذف خواهد شد. به همین دلیل در چنین وضعیتی، چنانچه گروه حاکم از قدرت کافی برخوردار باشد می‌تواند منبع تهدید و خطر را از بین ببرد.

2. Micro level.

۱. مبانی نظریه همنوایی اجتماعی

در مورد جنایت کشتار جمعی، بسیاری از نظریه پردازان بر این عقیده اند که مجرمان این جنایت، افراد عادی با شخصیتی معمولی هستند؛ لذا عوامل بروز جنایت را صرفاً در محیط بررسی می نمایند. لیکن این نظریات از برخی جهات دچار نقص هستند (Maier-Katkin & Mears & Bernard, 2009: 232)؛ از جمله تأکید بر یک عامل خاص و نادیده گرفتن سایر عوامل^۱. همچنین برخی از این نظریات، در مورد نحوه تأثیرگذاری ساختار جامعه بر افراد عادی در سوق دادن آنها به سمت ارتکاب جنایت ساکت هستند. بدین ترتیب با در نظر گرفتن ناتوانی‌ها و نقایص این نظریه‌های جرم‌شناختی جهت تحلیل همه‌جانبه جنایت کشتار جمعی، به نظریه‌ای جامع نیاز است تا به پویایی گروه، تأثیر اقدامات جمعی و گروهی بر اعضا و قواعد هنجاری زودگذر که ناشی از شرایط خاص محیط است، توجه کند. همچنین لازم است بر کنش میان عوامل مختلف که در سوق دادن افراد عادی جامعه به سمت ارتکاب اعمال وحشیانه مؤثرند، تأکید شود. بنابراین به نظر می‌رسد که یک مدل خطی تک‌عاملی - به این شکل که افزایش در یک عامل منجر به افزایش ارتکاب جنایت می‌شود، رویکردی نامناسب برای توضیح این جنایت است.

در این نوشتار از یک نظریه چندعاملی و غیر خطی استفاده می‌گردد که یکپارچه‌کننده رویکردهای مختلف است. ویژگی‌های این نظریه که بیانگر تأثیرات غیر خطی است، شامل مشروط بودن^۲ (عاملی که باید پیش از دیگری باشد تا آن عامل بتواند اثری را ایجاد کند)، کنش^۳ (احتمال تغییر تأثیر یک عامل ممکن است بر اساس سطح عامل دیگر باشد) و آستانه^۴ (عدم ارتباط علی یک عامل تا زمانی که عوامل

۱. برای مثال، بامستر (Baumeister) تحلیلی پیچیده از خشونت و ظلم انجام داده و به این نتیجه رسیده است که افراد عادی به ۴ علت اصلی مرتکب اعمال شیطانی می‌شوند. این عوامل شامل حرص و طمع، آرمان‌گرایی، سادیسیم و خودمحوری مورد تهدید واقع شده می‌باشند. چنین نظریه‌پردازی‌هایی چگونگی تأثیر عوامل مختلف و پیشرفت آنها در طی زمان را مشخص نمی‌کنند. همچنین در این نظریه‌ها، توجه کمی به عوامل ساختار اجتماعی مانند شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌شود.

2. Contingent.
3. Interactive.
4. Threshold.

دیگر به سطح مشخصی نرسیده باشند) می‌باشد (Ibid.: 238-239). از سوی دیگر، این نظریه یک مدل چندسطحی است؛ بدین معنا که عوامل مختلف را در سطوح فردی، گروهی و اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد (Ibid.: 247-248). مبانی تشکیل‌دهنده این نظریه، ۶ گزاره شامل فشارهای اجتماعی و تهاجم پرخاشگرانه^۱ و وابستگی به گروه ابتدایی^۲، اجتماعی شدن در گروه نخستین^۳، پویایی و ساختار گروه^۴، ایدئولوژی و منافع شخصی، و جابه‌جایی تهاجم پرخاشگرانه^۵ می‌باشد.

۱-۱. فشارهای اجتماعی و تهاجم پرخاشگرانه

عوامل اجتماعی همچون عدم امنیت، کمبود منابع، محرومیت، فشارهای سیاسی اقتصادی و یا تصرف نظامی می‌توانند به دلیل ایجاد فشارهای اجتماعی، ترس، خشم و برانگیختگی، پیش‌زمینه ارتکاب جنایت گردند. در واقع هر چه منابع ایجادکننده فشار، بیشتر، بزرگ‌تر و گسترده‌تر باشند، احتمال وقوع جنایت‌هایی همچون کشتار جمعی بیشتر است. با این حال، صرف وجود فشارهای اجتماعی به همراه تهاجمات پرخاشگرانه برای ارتکاب جنایت کافی نیست و لازم است که در کنار این وضعیت، بافت و ساختار جامعه در پی انسجام‌های گروهی و تحول باورهای عمومی تغییر نماید (Ibid.: 239). این امر در «نظریه فشار کلی» آگنیو^۶ نیز مطرح شده است؛ بدین ترتیب که روابط منفی با دیگران، سبب ایجاد هیجانات منفی می‌گردد. از نظر آگنیو، روابط منفی روابطی است که در آن دیگران، یک فرد را از رسیدن به یک هدف باارزش منع می‌کنند، چیز باارزشی را از او گرفته یا امری ناخوشایند را بر وی تحمیل می‌کنند. بدین ترتیب ارتکاب جرم نیز راهی برای رهایی از فشار ناشی از این هیجانات منفی است (ولد، برنارد و اسنیس، ۱۳۸۰: ۲۳۸-۲۳۹). بنابراین در صورتی که فشارها شدید بوده و افراد را به پستی، تحقیر،

1. Societal strain and angry aggression.
2. Primary group affiliations.
3. Primary group socialization.
4. Group structure and dynamics.
5. Displacement of angry aggression.
6. Agnew.

رنج و مرگ تهدید کند، احتمال وقوع جنایت بسیار زیاد خواهد بود. به همین دلیل، افرادی که به طور مزمّن تحت فشار قرار گرفته‌اند، در مقایسه با سایر افراد، گستره بیشتری از حوادث را خشونت‌آمیز تفسیر می‌کنند و در واقع سرنخ‌های تهدیدکننده را در همه‌جا مشاهده می‌کنند. بدین ترتیب چنین افرادی در واکنش به تهدیدهای ادراک‌شده مستعد ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز هستند (Ogle & Maier-Katkin & Bernard, 1995: 183). از این رو در شرایطی که برخی از اعضای جامعه به دلیل روبه‌رو شدن با ترس و تهدید به طور مزمّن برانگیخته شده‌اند، با جمع شدن دور هم و ایجاد حد و مرز برای گروه خود، چنین باورهایی را میان خود رواج می‌دهند (Maier-Katkin & Mears & Bernard, 2009: 241). لذا می‌توان بیان داشت که فشارهای اجتماعی و موقعیت‌های تهدیدکننده گسترده، سبب می‌شود که افراد موقعیت‌ها و حوادث دیگری را به میزان بیشتر تهدیدکننده قلمداد نمایند و تمایل بیشتری به نشان دادن واکنش شدیدتر در برابر آن داشته باشند.

۲-۱. وابستگی به گروه ابتدایی

انسجام اجتماعی و بین‌گروهی در اثر بروز فشارهای اجتماعی شدید، ترس و تهاجمات خصمانه کاهش پیدا می‌کند. در این وضعیت، افراد به سمتی سوق داده می‌شوند که به شدت بر روابط درون‌گروهی اولیه خود تکیه کنند که در مفهوم «ما در برابر دیگران» نمایان است (Ibid.: 241-242). در واقع در زمان بحران و خطرهای جدی، انسجام جامعه دچار وضعیتی متناقض می‌گردد؛ بدین معنا که گروه‌هایی که سابقه‌ای از همزیستی در کنار هم داشتند، از یکدیگر جدا شده و انسجام بین گروه‌ها از بین می‌رود. در این شرایط به طور هم‌زمان انسجام بسیار بالایی در درون گروه‌ها ایجاد می‌گردد؛ چرا که احساس فشار و ترس منجر می‌شود که افراد برای تأمین امنیت به سمت گروه‌های خود سوق داده شوند. در واقع در چنین زمانی، از یک‌سو افراد به دلیل منافع شخصی‌شان این امر را تشخیص می‌دهند که امنیت بیشتری در پیوندشان با گروه در مقایسه با تنها ماندن وجود دارد و از سوی دیگر ترس و برانگیختگی این تصور را ایجاد می‌کند که افراد ناآشنا و یا کمتر شناخته‌شده ممکن است خطرناک باشند، لذا اعضای جامعه به

سمت عضویت در گروه‌های آشنا گرایش پیدا می‌کنند.^۱

در حقیقت می‌توان بیان داشت که در این شرایط، افراد هویت خود را از طریق گروهی که عضو آن هستند، شناسایی می‌کنند.^۲ بدین ترتیب در وضعیتی که انسجام جامعه از هم پاشیده، افرادی که بسیار ترسیده‌اند، جذب گروه‌های خود که از انسجام درونی بیشتری برخوردارند، می‌شوند. بنابراین تعصبات گروهی شدیدتر و قدرت گروه به دلیل کثرت اعضایش بیشتر خواهد شد (Ibid.: 242).

۳-۱. اجتماعی شدن در گروه نخستین

به دنبال از بین رفتن انسجام بین گروه، فزونی انسجام درون گروهی و افزایش فشار برای تکیه به گروه‌های اولیه، روند اجتماعی شدن در گروه و مطابقت با هنجارهای آن به یک سازوکار اصلی تبدیل می‌گردد. طی این سازوکار، اعضای گروه به سمت مشارکت در جنایت کشیده می‌شوند. بدین ترتیب حتی افرادی که تا کنون مرتکب هیچ تخلفی نشده‌اند، در پی احساس ترس و فشار و به دنبال آن وابستگی شدید به گروه خود، در وضعیتی قرار می‌گیرند که دست به ارتکاب اعمال دهشتناک و وحشیانه می‌زنند. به عبارتی می‌توان بیان داشت که این اتفاقات، طی روند طبیعی اجتماعی شدن رخ می‌دهند که در آن متابعت گروهی اهمیت بیشتری یافته و جایگزین وجدان فردی می‌شود. بنابراین در وضعیت بی‌هنجاری و بی‌قانونی، آنچه می‌تواند به عنوان گزینه مناسبی مطرح گردد، مشارکت در یک گروه است. لذا به نظر می‌رسد مشارکت گروهی و پذیرش هنجارها، ارزش‌ها و باورهای گروه در زمان بحران می‌تواند سبب مشارکت مردم در ارتکاب جنایت گردد (Ibid.: 243). بنابراین می‌توان بیان داشت که رفتار افراد در چنین شرایطی، دیگر بیانگر وجدانیات و اخلاق فردی نبوده، بلکه متأثر از

۱. هرچند هویت‌یابی مفرط افراد از طریق گروه و ارتباط بیش از حد با آن، سبب تأمین نیازهای روان‌شناختی افراد می‌گردد، با این حال می‌تواند منجر به مشارکت افراد در اعمال خطرناک و مخرب گردد.

۲. این مؤلفه شبیه به آن چیزی است که در نظریه خرده‌فرهنگ بزهکار کوهن مطرح می‌گردد. با این حال روشن است که نظریه مذکور به تنهایی نمی‌تواند پاسخی برای علت مشارکت در چنین جنایت گسترده‌ای فراهم کند؛ زیرا به چرایی عدم وقوع جنایت به طور عکس یعنی توسط توتسی‌ها علیه هوتوها پاسخی نمی‌دهد.

هنجارهای گروهی است که فرد برای کسب امنیت و رهایی از تهدید بدان روی آورده و فرایند جامعه‌پذیری در آن را تجربه می‌نماید. در این مرحله اهمیت قوانین و هنجارها و ارزش‌های گروهی که فرد به عضویت آن درمی‌آید، مورد توجه است.

بدین ترتیب می‌توان بیان داشت که مشارکت گروه‌ها و نه افراد در ارتکاب جنایت، بیانگر تأثیر هنجارها و روند اجتماعی شدن در گروه است که سبب شکل‌گیری رفتارهای خشونت‌آمیز در این وضعیت می‌گردد. این تأثیر به دلیل انعطاف‌پذیری رفتار انسان امکان‌پذیر و قابل تصور است؛ بدین معنا که افراد این توانایی را دارند که نگرش‌ها و رفتارهایشان را به راحتی و حتی گاهی به سرعت تغییر دهند و بتوانند مطابق ارزش‌ها و باورهای گروهی عمل کنند (Ibid.: 244). بدین ترتیب طی فرایند اجتماعی شدن در گروه در پی از بین رفتن انسجام میان گروه‌ها به دلیل ترس و برانگیختگی و افزایش انسجام درون‌گروهی، افراد به تبعیت از گروه و هنجارهای آن الگوهای رفتاری ویژه‌ای را کسب می‌کنند.

۴-۱. پویایی و ساختار گروه

در مطالعه جنایت کشتار جمعی لازم است که نه تنها رهبران این جنایت، بلکه مردمی که در آن مشارکت داشتند نیز مورد توجه قرار گیرند؛ چرا که در جنایت کشتار جمعی مقامات کشوری نمی‌توانند به موفقیت برسند مگر اینکه انعکاس هم‌نواپی و همراهی در ارتکاب جنایت را از زیردستان خود بشنوند (Mamdani, 2001: 7). در واقع زمانی که فشارهای اجتماعی شدت می‌یابد و ترس در سطح فردی و اجتماعی گسترش می‌یابد، ساختار و پویایی‌های گروه، یک سری قواعد هنجاری را در زندگی خصوصی افراد ایجاد می‌کند. بنابراین در این وضعیت در پی فرایند اجتماعی شدن در گروه، شرایطی ایجاد می‌گردد که افراد به راحتی تسلیم شده و نقش‌های اجتماعی را در گروه می‌پذیرند. لذا مشارکت خیل عظیمی از افراد در ارتکاب جنایت تسهیل می‌گردد (Maier-Katkin & Mears & Bernard, 2009: 244). به واقع در زمان بروز تهدیدها و فشارهای اجتماعی شدید، الگوهای رهبری به سرعت شکل می‌گیرد. بدین ترتیب اگر اعضای گروه به دلیل تأثیر پویایی‌های گروه از هنجارهای ایجادشده متابعت کنند و در

برابر دستورات آن تسلیم شوند، احتمال ارتکاب کشتار جمعی بسیار زیاد خواهد بود. این امر می‌تواند ناشی از افزایش حساسیت نسبت به دستورات مراجع قدرت در پی افزایش ترس و خطر در محیط اجتماعی باشد که سرپیچی از آن‌ها را بسیار دشوار می‌نماید.^۱

در میان نظریاتی که تنها در سطح فردی به تبیین دلایل مشارکت افراد در جنایت کشتار جمعی می‌پردازد، روان‌شناسی گروه نیز بر این گزاره تأکید دارد و بر این عقیده است که خصوصیات منحصر به فرد گروه (ورود افراد خودی و خروج افراد دیگر) سبب تسهیل بروز الگوهای رفتاری خاصی می‌شود. شکل‌گیری این الگوها حتی ممکن است سبب شود تا یک عضو از آن گروه بر خلاف ساختارهای ارزشی فردی‌اش عمل کند؛ چرا که تأکید بر تمایز میان اعضای درون گروه و خارج از گروه سبب ایجاد رفتارهای متفاوت اعضای گروه با بقیه افراد گشته و احتمال مشارکت و همراهی اعضای یک گروه در ارتکاب جنایت بیشتر می‌شود (Loyle, 2009: 29). بنابراین چنانچه گروه در ارتکاب جنایت مشارکت کند، اعضای آن گروه نیز به دلیل ترس از مجازات‌های اجتماعی در ارتکاب جنایت مشارکت خواهند کرد. لذا این نظریه مشابه با آنچه که این گزاره بیان می‌دارد، بر این مبناست که عضویت در گروه به دلیل تأثیر ساختارها و پویایی‌های گروه می‌تواند سبب افزایش تمایل و انگیزه افراد در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز گردد.

۵-۱. ایدئولوژی و منافع شخصی

این گزاره بر اهمیت ایدئولوژی و باورهای خطرناک در سوق دادن افراد به سمت مشارکت در جنایت تأکید دارد. بدین ترتیب هرچند افزایش فشار و ترس، از هم پاشیدن انسجام جامعه و افزایش انسجام درون گروهی می‌تواند به عنوان پیشایندهای ارتکاب جنایت در نظر گرفته شود، با این حال لازم است تا باورهایی همانند قواعد هنجاری وجود داشته باشد تا افراد را به سمت ارتکاب اعمال وحشیانه هدایت نماید و انگیزه

۱. آزمایشات روان‌شناسانی مانند میلگرم و زیمباردو در زمینه پیروی از منبع قدرت نیز مؤید این مطلب است (برای مطالعه بیشتر ر.ک: Milgram, 1974; Zimbardo, 2007).

لازم را برای آن‌ها فراهم نماید. در حقیقت چنانچه پویایی‌های گروه توسط باورهای تقویت شود که از دیگران انسانیت‌زدایی نموده، خشونت را تجویز و توصیه کند و منافع شخصی مرتکبان را با ارزش‌های والا پیوند زند، احتمال ارتکاب جنایت بیشتر خواهد شد. این باورها که به شدت تحت تأثیر منافع شخصی افراد بوده و تا حدی از فشارهای فردی، گروهی و یا اجتماعی ناشی می‌شوند، سبب پررنگ شدن تمایزات گروهی و مشروعیت اصول و اهداف خاصی می‌گردند که وقوع جنایات خشونت‌آمیز را در بردارد. بنابراین می‌توان بیان داشت که تأثیر باورها در ارتکاب جنایت کشتار جمعی زمانی برجسته می‌شود که انسجام کلی حاکم بر یک جامعه دارای تعدد حزبی از هم پاشد و بیگانه‌هراسی و باورهای مبتنی بر تجویز یا لزوم اعمال خشونت نسبت به «دیگران» ترویج یابد و به افراد راهنمایی کند که چگونه این باورها را به عمل تبدیل کنند (Maier-Katkin & Mears & Bernard, 2009: 246). در واقع در این وضعیت با شکل‌گیری تمایز «ما» از «دیگران»، گرایشی ایجاد خواهد شد تا از «دیگران» انسانیت‌زدایی گردد. لذا به موازات تغییر محتوای باورهای گروهی، رفتار افراد نیز به سرعت تغییر می‌کند ولی آنچه ثابت باقی می‌ماند، نقش واسطه‌ای ایدئولوژی در تأثیر گروه بر افراد است.

۶-۱. جابه‌جایی تهاجم پرخاشگرانه

در صورت وجود شرایط مذکور ممکن است که اعمال وحشیانه به سمت اهدافی هدایت شوند که حقیقتاً تهدیدکننده نیستند؛ زیرا منبع اصلی تهدیدکننده در برابر حملات و خشونت‌های ارتكابی آسیب‌پذیر نیست. بنابراین قربانیان جنایت کشتار جمعی همیشه منبع حقیقی خشم مرتکبان آن نیستند، بلکه این قربانیان جایگزین منبع اصلی و واقعی خشم می‌شوند که امکان حمله به آن وجود ندارد. بدین ترتیب وقتی منبع اصلی خشم و فشار در معرض دید یا آسیب‌پذیر نباشد، خشونت به احتمال بیشتری به سمت اهدافی هدایت می‌شود که آسیب‌پذیر بوده و یا در دسترس و قابل دیده شدن هستند. بنابراین چنانچه خشونت ایجادشده به سمت علت و منبع اصلی هدایت شود، جنایت کشتار جمعی اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در عوض شهادت، دفاع از نفس و پایداری محقق می‌شود (Ibid.: 247). در حقیقت با فراهم شدن سایر زمینه‌ها، بار مسئولیت مشکلات موجود بر

دوش افرادی آسیب‌پذیر قرار می‌گیرد تا از این طریق پاسخی ساده برای مشکلات دشوار جامعه ارائه گردد.^۱

۲. تحلیل جنایت رواندا در چارچوب نظریهٔ هم‌نوایی اجتماعی

همان‌گونه که بیان شد، این نظریه بر این نکته تأکید دارد که مرتکبان این نوع جنایات افرادی معمولی هستند که در پی ساختارهای گروهی و پویایی‌های معمولی مانند جامعه‌پذیری و متابعت از هنجارهای حاکم، به سمت ارتکاب جرم سوق داده می‌شوند. بنابراین با توجه به این نظریه نمی‌توان این جنایت را به وسیلهٔ تفاوت‌های فردی مرتکبان آن توضیح داد؛ چرا که این نظریه بر ابعادی از جنایت تأکید می‌کند که ناشی از روند طبیعی اجتماعی شدن افراد عادی در نهادهای اجتماعی است. لذا به آسیب‌پذیری‌های فردی و عوامل شخصی که منجر به مشارکت در چنین جنایتی می‌گردد، توجه نمی‌کند. در حقیقت بر اساس این نظریه می‌توان بیان داشت که اعضای یک جامعه تحت شرایط و تغییراتی خاص در سطح خرد و کلان در پی فرایندهای اجتماعی طبیعی به سمت مشارکت در جنایت کشیده می‌شوند.

در این قسمت ساختارهای اجتماعی و شرایط موقعیتی کشور رواندا شامل عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که با توجه به ۶ گزارهٔ مذکور در روند ارتکاب جنایت نقش داشته‌اند، تحلیل و بررسی می‌شوند.

۱. جیمز والر نیز برای مرتکبان جنایت کشتار جمعی توضیحی چهاربعدی ارائه داده است که قابل مقایسه با این ۶ گزاره می‌باشد. در بعد اول ارائه‌شده توسط والر، به عوامل زمینه‌ساز جنایت توجه شده است. این بعد شامل نژادپرستی، بیگانه‌هراسی و تمایل به تسلط بر دیگران است. بعد دوم در بردارندهٔ نیروهای فرهنگی است و نظام قدرت حاکم، رهایی از قیود اخلاقی و منافع عقلانی فردی را در بر می‌گیرد. تقویت‌کننده‌های فرهنگی شامل اجتماعی شدن به طور حرفه‌ای، انطباق گروهی و امتزاج فرد با نقشش، در بعد سوم قرار می‌گیرند و در بعد چهارم دگرگونی‌های هویتی شامل شناسایی افراد به عنوان «دیگران»، انسانیت‌زدایی از آن‌ها و مقصر دانستن آن‌ها قرار دارند. آدلمن نیز با طبقه‌بندی مشابه با والر به توضیح این جنایت می‌پردازد با این تفاوت که در بعد چهارم، ۵ مرحله را در نظر می‌گیرد و به مراحل سه‌گانهٔ والر در این بعد، دو مرحلهٔ دیگر را اضافه کرده که در آن دیگران به عنوان افرادی با ارزشی کمتر از گروه خودی تلقی شده و افرادی هستند که قصد تخریب گروه مرتکبان را دارند (برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: Adelman, 2008: 7-10).

۱-۲. تحلیل عوامل فرهنگی

کشور رواندا متشکل از سه قوم هوتو (۸۵ درصد)، توتسی (۱۴ درصد) و توآ (۱ درصد) می‌باشد. تا قبل از زمان استعمار، بیشترین موقعیت‌ها و جایگاه‌های ثروت و اعتبار در دستان قوم توتسی قرار داشت و این رابطه در تمام جوانب زندگی عرفی نمایان بود (Kentish, 2011: 14). در واقع رواندا پیش از استعمار وضعیتی دوقطبی داشت که به شکل برتری اشرافیت چوپانی یعنی توتسی‌ها بر کشاورزان به معنای هوتوها و توآها خود را نمایان می‌ساخت (کلهری، ۱۳۷۸: ۷۱). در این دوران دو قوم هوتو و توتسی یک ملت را تشکیل نمی‌داند، بلکه هرچند این دو قوم زبان واحدی داشته و در یک مکان می‌زیستند و از فرهنگ نسبتاً یکسانی برخوردار بودند لیکن دولت روندا حاکمان و تابعانش را بر اساس تعلق به یکی از دو گروه اجتماعی چوپان و کشاورز تعریف می‌کرد.

دولت استعماری که در چنین فضایی ایجاد شد، این تفاوت سیاسی را ابزار اصلی خود در امور سیاسی قرار داد و این وضعیت را تشدید نمود. استعمارگران بلژیکی و آلمانی، نخبگان توتسی را که از نظر قد و رنگ پوست، شبیه استعمارگران بودند و به این دلیل باهوش‌تر پنداشته می‌شدند، بر مبنای ملاحظات نژادپرستانه مورد توجه قرار داده و در اداره کشور به آن‌ها اختیارات وسیع دادند (Prosecutor v. Akayesu, 1998: Para. 82). بلژیک نیز در سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ سازمان‌دهی تشکیلات اداری دولت استعماری خود را بر همین مبنا شکل داد و تمایزات سه‌گانه دائمی را تحت عنوان گروه‌های قومی در رواندا ایجاد کرد که حتی تا پس از استقلال رواندا ادامه یافت و بعد از جنایت ۱۹۹۴ از بین رفت. لیکن استقلال رواندا^۱ همراه با دستیابی هوتوها به قدرت مطلقه‌ای بود که زمینه انتقام‌گیری را برای آن‌ها فراهم می‌نمود.

با توجه به آنچه در گزاره نخست بدان اشاره شد، می‌توان بیان داشت که فشارها و

۱. با نارضایتی هوتوها و در نتیجه نفرت از توتسی‌ها، سیری از خشونت و تنش‌های قومی ایجاد شد که در نهایت موجب قیام سال ۱۹۵۹ توسط هوتوها و به قدرت رسیدن آن‌ها گشت. با برگزاری انتخابات عمومی پس از انقلاب اجتماعی ۱۹۵۹، حزب پارمه‌هوتو به قدرت رسید و این امر موجب شد تا قوم هوتو که تا این زمان پست و بی‌ارزش تلقی می‌گشت، به انتقام از توتسی‌ها دست بزنند (Bijleveld, Morssinkhof & Smeulders, 2009: 212).

تهدیدات پیش از ارتکاب جنایت در رواندا شامل تحقیر و پست شمرده شدن، از دست دادن موقعیت و جایگاه‌های بالا، محرومیت از منابع مالی، خطر نابودی و از دست دادن قدرت و به طور کلی شرایط زندگی مطلوب می‌باشد. در واقع با وجود سابقهٔ تعارض دو قوم هوتو و توتسی و تشدید این وضعیت توسط دولت‌های استعمارگر، شرایطی ایجاد شده بود که تسلط هر قوم، تهدیداتی را علیه قوم دیگر در بر داشت. بنابراین برتری هر یک با پستی و تحقیر دیگری همراه بود. این وضعیت بارزترین فشار اجتماعی و تهدید منتج از شرایط فرهنگی را رقم می‌زد که سبب می‌گشت هر قوم، سلطهٔ دیگری را مانعی بر سر بقای خود تلقی نماید.

همچنین مطابق با گزارهٔ دوم، هر فرد از کشور رواندا خود را به جای اینکه متعلق به کشور رواندا بداند، عضوی از قوم هوتو یا توتسی می‌شناخت. بنابراین به دلیل جایگاه و موقعیت متمایز هر یک از این اقوام، انسجام کلی در جامعه از بین رفت و انسجام و یکپارچگی درون گروهی جایگزین انسجام برون گروهی گشت.

به طور کلی در ابتدا به دلیل تهدیدات و فشارهای گسترده علیه هوتو، این قوم جهت محافظت از خود و کسب امنیت، هویت گروهی را اتخاذ کرد. در سال‌های بعد، توتسی‌ها نیز در پی انتقام‌جویی هوتوها به سمت هویت گروهی خود سوق داده شدند. لذا جامعهٔ رواندا در سال‌های پیش از جنایت بیش از پیش انسجام خود را از دست داد و به کشوری متشکل از دو قوم تبدیل شد که برای حفظ قدرت و بقای خود به شدت در برابر یکدیگر قرار گرفته و سعی در حفظ انسجام درونی خود می‌نمودند.

همان طور که در گزارهٔ سوم بیان شد، در پی عضویت افراد در گروه‌ها و تقویت انسجام درون گروهی، افراد جامعه به شدت تحت تأثیر هنجارها و باورهای گروه قرار می‌گیرند. در رواندا نیز در میان قوم هوتو اشعار و تبلیغاتی علیه توتسی‌ها منتشر می‌شد که دربردارندهٔ عداوت نسبت به توتسی‌ها بود. به همین دلیل تشویق به کشتار توتسی‌ها در کنار برداشتن مجازات از مرتکبان جنایت و حتی ارائهٔ پاداش به آن‌ها، سبب مشارکت بیشتر هوتوها در ارتکاب جنایت شد. در واقع تأثیر هنجارهای گروهی به حدی بود که افراد، هویت فردی خود را به هویت گروهی تسلیم نموده و بدون هیچ تفکری صرفاً تابع دستورات گروه گشتند. این امر سبب گردید که نظام ارزشی و ضد ارزشی

بازتعریف شود و افرادی که تا پیش از شروع جنایت حتی مرتکب کوچک‌ترین تخلفی نشده بودند دست به اقداماتی بسیار وحشیانه و خصمانه بزنند.

بر اساس گزاره چهارم، تسلیم شدن در برابر قدرت و درونی‌سازی نقش‌های تعیینی، پیش شرط تأثیر گروه بر اعضای خود جهت مشارکت در جنایت می‌باشد. بنابراین در صورت عدم تمایل قلبی اعضای گروه به مشارکت در جنایت، تنبیه و مجازات و حتی اخراج از گروه، سبب تسلیم شدن اعضا در برابر دستورات رهبران گروه می‌گردد. به‌طور مشابهی در جنایت ارتكابی در رواندا در سال ۱۹۹۴ نیز در مواردی که هوتوها از هنجارهای گروه یعنی کشتار و اذیت و آزار توتسی‌ها سر باز می‌زدند، مورد مجازات گروه قومی خود قرار می‌گرفتند و حتی توسط سایر هوتوها نابود می‌شدند. در واقع مرتکبان هوتو با دو خطر مواجه بودند؛ خطر رانده شدن از گروه قومی خود و خطر نابودی توسط توتسی‌ها. در این وضعیت، بهترین انتخاب برای آن‌ها تسلیم در برابر رهبران قومی خود و همراهی در کشتار توتسی‌ها بود.

بنابراین می‌توان بیان داشت که مرتکبان چنین جنایتی افرادی هستند که کاملاً اجتماعی شده و الگوهای رفتاری و هنجارهای اجتماعی مبنی بر کشتار اعضای گروه دیگر را به سرعت درونی کرده‌اند. بدین ترتیب اخلاقیات رایج متحول گشته و ممکن است که اعضای یک جامعه به این باور برسند که ارتكاب قتل و کشتار جمعی یک وظیفه ضروری است. این افراد در طی روند طبیعی جامعه‌پذیری و همانند افراد عادی نقش‌ها و مسئولیت‌هایی را که به آن‌ها نسبت داده شده، پذیرفته‌اند و طبق آن عمل می‌کنند. به همین دلیل در این وضعیت همان گونه که به مجرمان و مرتکبان اعمال غیرانسانی تبدیل می‌شوند، می‌توانند در مقابل به افرادی قهرمان تبدیل گردند (Maier-Katkin & Mears & Bernard, 2009: 244). با این حال هرچند مطابق این نظریه، مشارکت افراد عادی و وجود فرایندهایی طبیعی زیربنای مشارکت در جنایت را فراهم نموده است، با توجه به اینکه ممکن است در صورت وجود الگوهای رفتاری و هنجارهای اجتماعی متناسب، همین افراد به قهرمانانی تبدیل شوند، می‌توان برخی تفاوت‌های فردی را میان مرتکبان، ناظران منفعل و قهرمانان در نظر گرفت. بدین ترتیب نظریه‌های مبتنی بر فرد که در صدد بررسی نقش خصوصیات شخصیتی مرتکبان هستند و به عنوان نظریات مبتنی

بر مزاج و تمایلات مرتکبان شناخته می‌شوند،^۱ می‌توانند مکمل این نظریه در این باره باشند. مطابق با گزاره پنجم در زمینه نقش ایدئولوژی و باورهای خطرناک در سوق دادن کشور رواندا به سمت ارتکاب جنایت می‌توان به ترویج ایدئولوژی‌هایی همچون ملی‌گرایی^۲ اشاره نمود (برای مطالعه بیشتر ر.ک: Alvarez, 2008). بدین ترتیب در سال‌های پیش از ارتکاب جنایت، قضاوت ارزشی منفی علیه توتسی‌ها شدت گرفته بود و به عنوان تجسم خارجی شیطان تلقی می‌گشتند. بسیاری از هوتوها معتقد بودند که توتسی‌ها متعلق به جامعه ملی آن‌ها نیستند و به آن‌ها به عنوان تهدیدی علیه امنیت و سلامت جامعه هوتو نگریسته می‌شد (Pruitt, 2011: 141). به واقع کشتار توتسی‌ها را می‌توان همراه با این ایدئولوژی دانست که این افراد متعلق به کشور رواندا نبوده و دشمنانی داخلی همدست متجاوزان به رواندا^۳ هستند. از دیگر ایدئولوژی‌های مؤثر در ارتکاب جنایت رواندا می‌توان به بزه‌دیدگی در گذشته،^۴ انسانیت‌زدایی^۵

۱. برای مثال در مطالعه‌ای به بررسی مؤلفه‌هایی مانند خودشیفتگی، سادیسیم و ایگوی تهدیدشده به عنوان نشانه‌ای از اختلال روانی در مرتکبان اعمال خشونت‌آمیز پرداخته شده است (برای مطالعه بیشتر ر.ک: Cale & Lilienfeld, 2006: 51-74).

۲. این ایدئولوژی به جای تکیه بر نقاط اشتراک، بر تفاوت‌ها تأکید می‌کند. ملی‌گرایی در جهت درونی کردن تصویر ایثار به ویژه در خصوص دفاع از ملت در مقابل دشمنان داخلی و خارجی به کار می‌رود. دولت‌های مرتکب کشتار جمعی در به دست گرفتن این ایدئولوژی مهارتی ویژه دارند. یک ایدئولوژی همان قدر که به شناخت کسی که عضو جامعه ملی دانسته می‌شود می‌پردازد، به شناخت کسانی که عضو آن در نظر گرفته نمی‌شود، نیز توجه دارد.

۳. مقصود از متجاوزان، اعضای جبهه میهنی رواندا هستند که پیش از ارتکاب کشتار جمعی در سال ۱۹۹۴ حملات مکرری به رواندا داشتند. به این موضوع ذیل عوامل سیاسی اشاره می‌گردد.

۴. Past victimization: ایدئولوژی‌هایی که اقدام به افسانه‌سازی از قربانی شدن در گذشته می‌کنند، قربانی ساختن دیگران را تسهیل می‌نمایند؛ چرا که تصویری از مردم خود به عنوان مردمی رنج‌دیده و آزار کشیده ارائه داده و از این طریق توجیهی برای اعمال خشونت علیه جانین سابق فراهم می‌سازند. این دقیقاً همان فرایندی است که در آن تصاویر بزه‌دیدگی در گذشته، در راستای موجه نشان دادن کشتار جمعی در زمان حال به کار می‌رود. در واقع در این فرایند، خشونت از حالت تجاوزکارانه به خشونت دفاعی که مقبولیت و مشروعیت جهانی بیشتری دارد، تغییر می‌یابد و مرتکبان کشتار جمعی می‌توانند کشتار جمعی را به عنوان گونه‌ای دفاع مشروع از ملت و خانواده جلوه دهند.

۵. Dehumanization: ایدئولوژی‌هایی که بین انسان‌ها تمایز قائل شده و دسته‌ای از افراد را فاقد صفات انسانی تلقی می‌کنند، به دلیل کم‌ارزش انگاشته شدن قربانیان، سبب تسهیل ارتکاب جنایت علیه آن‌ها گشته و بدین جهت خطرناک‌اند. عموماً دشمنی ریشه‌دار و تاریخی منجر به انسانیت‌زدایی از گروه هدف می‌گردد.

(برای مطالعه بیشتر ر.ک: Dutton, 2007: 120) و قربانی‌سازی^۱ (برای مطالعه بیشتر ر.ک: Woolf & Hulsizer, 2005: 112) اشاره نمود. بدین‌شکل که هوتوها که خود را قربانی سال‌ها تبعیض و ظلم و ستم می‌دانستند، برای احیای قدرت خود تلاش کرده و در پی انتقام‌جویی از توتسی‌ها دست به کشتار آن‌ها زدند. همچنین از منظر هوتوها، توتسی‌ها همچون سوسک‌هایی بودند که طبیعتاً باید از بین می‌رفتند و نابودی این حشرات نه تنها واکنش احساسی نباید در پی داشته باشد، بلکه می‌تواند به عنوان خدمتی اجتماعی تلقی گردد که توسط هوتوها صورت می‌گیرد. همچنین توتسی‌ها به مارهایی توصیف شدند که در درون جامعه هوتو خزیده‌اند و نظم و یکپارچگی آن‌ها را از بین برده‌اند (Pruitt, 2011: 141). از سوی دیگر می‌توان جنایت رواندا را به نوعی قربانی کردن توتسی‌ها در برابر ناکامی‌های رئیس‌جمهور هابیاریمانانا دانست. در واقع هابیاریمانانا نقشه ارتکاب جنایت را تا سال ۱۹۹۰ که قدرت خود را در خطر دید عملی نکرد. در این سال قدرت رئیس‌جمهور به دلایل مختلف از جمله تفرقه موجود در بین طرفداران حزبش و حملات جبهه میهنی رواندا در سال ۱۹۹۰ در معرض تهدید قرار گرفت. بنابراین لازم بود که رئیس‌جمهور رواندا ذهن مردم کشورش را به سمت دشمن مشترکی جلب نماید که طرفداران خود را علیه آن بسیج کرده بود و اتحاد سابق را در میان هوتوها برقرار سازد. بدین ترتیب توتسی‌ها قربانی این وضعیت قرار گرفتند.

این ایده‌ها و قضاوت‌های ارزشی در ابعاد وسیع از طریق دولت و رسانه‌های وابسته به آن گسترش می‌یافتند. بنابراین نقش رسانه‌ها نیز به عنوان بخشی از عوامل فرهنگی یک جامعه نباید مورد غفلت واقع شود. این رسانه‌ها در قضیه رواندا به شدت تأثیرگذار بودند و نقش به‌سزایی در ترویج عقاید و جامعه‌پذیری مجدد افراد در قالب گروه‌ها

۱. Scapegoating: در این دسته باورهایی قرار می‌گیرند که مجوز قربانی کردن یک گروه به دلیل بدشانسی‌های گذشته و حال یک جامعه می‌باشند. لذا این واژه به فرایندی اشاره دارد که در آن انسان‌های بی‌گناه به صورتی ناعادلانه به جهت بدشانسی و مشکلات دیگران سرزنش می‌شوند. در واقع زمانی که پاسخی برای تبیین علت اتفاق امری وجود نداشته یا این پاسخ به سادگی قابل فهم نباشد، رهبران سیاسی، نظامی یا مذهبی به انتقال بار مسئولیت از خود به دوش گروهی آسیب‌پذیر تمایل داشته و از این طریق سعی می‌کنند که پاسخی ساده برای مشکلات دشوار در یک جامعه بیابند. این ایدئولوژی ارتباط میان پیش‌داوری و خشونت را به خوبی نشان می‌دهد.

داشتند (برای مطالعه بیشتر ر.ک: Alexis & Mpambara, 2003; Baisley, 2014).

۲-۲. تحلیل عوامل سیاسی

رواندا با جمعیت تقریبی ۱۱ میلیون نفر، کشوری سرسبز با آب و هوایی استوایی در شرق آفریقا در منطقه دریاچه‌های بزرگ^۱ قرار دارد. این کشور با مساحت ۲۶۷۹۸ کیلومتر مربع و مختصات جغرافیایی شرقی ۴° ۳۰' جنوبی ۱° ۵۷' در همسایگی کشورهای اوگاندا، بوروندی، جمهوری دموکراتیک کنگو و تانزانیا بوده و پایتخت آن شهر کیگالی^۲ است. این کشور از سال ۱۸۹۴ مستعمره آلمان بود که در پی شکست آلمان در جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۶ و تقسیم مستعمرات آن، قیمومت آن بر اساس منشور سازمان ملل به فاتحان جنگ محول شد و طی سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۶۲ به اداره بلژیک درآمد (Organization of African Unity, 2000: Para. 2.8).

زمانی که این کشور در زمره مستعمرات آلمان قرار گرفت، برای قرن‌ها پادشاهانی بر آن حکم فرما شدند که مجبور بودند مرزهای خود را به روی اروپایی‌ها باز نگه دارند و در نتیجه اروپاییان نفوذ زیادی در این کشور یافتند. در زمان سلطه استعماری آلمان، توتسی‌ها که از لحاظ ظاهری شباهت بیشتری با اروپاییان داشتند و سفیدپوست و زیباتر بودند، مورد توجه قدرتمندان استعماری قرار گرفتند (Baisley, 2014: 48).

بلژیک نیز سیستم استعماری مشابهی را اتخاذ کرد (بدین ترتیب هوتوها و توتسی‌ها را دو موجودیت مجزا از هم تلقی و حتی شناسنامه‌ها را بر اساس قومیت تنظیم کرد. این کشور همچنین از سال ۱۹۲۰ توتسی‌ها را بر کشور حاکم کرد. از این رو اقوام هوتو، توتسی و توآ با وجود شباهت‌های بسیاری در زبان، فرهنگ و مذهب به عنوان هویت‌های قومی کاملاً مجزا شناسایی شدند (Uvin, 2001: 41-42). این وضع سبب تصور مثبت این قوم از خود، و در مقابل، عقده حقارت همراه با احساس خشم و نفرت در میان هوتوها شد. در کنار این وضعیت، تصمیمات سیاسی و اداری قدرت‌های استعماری در راستای برتری دادن یک قوم بر دیگری، شرایط سیاسی - اجتماعی را بیشتر متشنج نمود.

1. Great Lakes.
2. Kigali.

در حقیقت می‌توان بیان داشت که هویت هوتو و توتسی بیش از آنکه هویتی فرهنگی باشد، سیاسی بود؛ بدین شکل که وقتی یک قوم در قدرت بود دیگری تابع محسوب می‌گردید و این امر ناشی از دولتی بود که جامعه را به دو بخش اکثریت مطلق (هوتو) و اقلیت مطلق (توتسی) تقسیم می‌کرد. لذا ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر اتفاق همگان و رقابت دموکراتیک که نظم را بر اساس رضایت همگان و نه تنها اکثریت فراهم کند، لازمهٔ تداوم یک جامعه می‌باشد و عدم توجه به این مسئله سبب ایجاد وضعیت تنش‌زا می‌گردد (احمدی نوحدانی، ۱۳۸۶: ۲۷۲).

آنچه که در گزارهٔ دوم بیان شد در جامعهٔ رواندا به خوبی قابل شناسایی است. بدین ترتیب در پی انتشار کارت‌های هویتی توسط بلژیک برای اقوام مختلف جهت شناسایی هوتو از توتسی، جامعه به سمت دو قطبی شدن شدیدتر حرکت کرد. در این وضعیت، هر فرد خود را از طریق گروه قومی‌اش شناسایی کرده و به دیگران معرفی می‌نمود. هوتو یا توتسی بودن مبنای دستیابی به مشاغل و موقعیت‌های مختلفی بود. به حاشیه راندن هوتوها سبب شد که هر هوتو به دلیل احساس خشم و نفرت از توتسی‌ها به شدت به گروه قومی نخستین خود روی آورد و در قالب گروه قومی‌اش در برابر این شرایط چاره‌اندیشی کند.

از سوی دیگر پس از شکل‌گیری حزب پارمه هوتو در انتخابات سال ۱۹۵۹ و به قدرت رسیدن هوتوها در رواندا، سرکوب توتسی‌ها آغاز شد. بدین ترتیب هوتوها با اصل قرار دادن هویت گروهی، هر فرد از قوم توتسی را سرکوب می‌کردند. در این وضعیت توتسی‌ها با قرار گرفتن در برابر این تهدید، بیش از پیش جهت تأمین امنیت به گروه قومی خود روی آوردند. لذا تمایز میان هوتو و توتسی شدت بیشتری یافت و با ایجاد اتحاد و پیوستگی زیاد درون هر گروه قومی، انسجام میان دو قوم هوتو و توتسی به عنوان افرادی هم‌وطن از بین رفت.

نظام پادشاهی در رواندا در سال ۱۹۶۱ با برگزاری یک همه‌پرسی پایان یافت و اولین جمهوری در رواندا با به قدرت رسیدن حزب «جنبش احیای هوتو»^۱ ایجاد شد. پس از

تشکیل اولین جمهوری، استقلال رواندا در سال ۱۹۶۲ توسط بلژیک به رسمیت شناخته شد. گرگوری کاییباندا^۱ رهبر حزب پارمهوتو، در پی انتخابات تک‌حزبی از سوی اعضای مجلس ملی منتخب مردم، ریاست جمهوری رواندا را در دست گرفت. از این زمان، ایده برتری قوم هوتو بر توتسی با جدیت و شدت بیشتری دنبال شد که در نتیجه آن، شمار زیادی از توتسی‌ها کشته شدند و برخی دیگر نیز برای رهایی از خشونت و اذیت و آزار هوتوها به اوگاندا فرار کردند. اما عملیات تخریبی و اقدامات تلافی‌جویانه توتسی‌های فراری در اوگاندا در راستای مبارزه با حکومت جدید در رواندا سبب شد هوتوهایی که قدرت را دست داشتند، مبارزه خود علیه توتسی‌های ساکن در رواندا را شدت بخشند. لذا طی سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ توتسی‌های بیشتری به کشورهای همسایه رانده شدند (Ibid.: 6). درگیری داخلی بین هوتوهای حاکم و توتسی‌ها در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ بار دیگر شدت گرفت.^۲ وزیر دفاع کشور، سپهد جوونال هابیاریماننا،^۳ در سال ۱۹۷۳ یک کودتای بدون خون‌ریزی به راه انداخت و بدین‌وسیله کاییباندا را برکنار و جمهوری دوم را اعلام کرد (Organization of African Unity, 2000: Para. 3.20). این دوران که با آغاز ریاست جمهوری هابیاریماننا همراه بود، نیز مشتمل بر حوادث و اتفاقات عدیده‌ای بود که آتش کینه‌توزی و انتقام‌گیری را تا آوریل ۱۹۹۴ روشن نگه داشت.

در پی به قدرت رسیدن هوتوها و اقدام به انتقام‌گیری و اعمال تلافی‌جویانه، حدود ۴۰۰ هزار آواره توتسی تا اواخر سال ۱۹۶۴ به کشورهای همسایه گریختند که این عدد تا اوایل دهه ۱۹۹۰ به بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر رسید (Clark, 2006: 94). پناهندگان توتسی در کشور اوگاندا به دنبال راهی برای بازگشت به رواندا بودند. در سال ۱۹۸۵ این پناهندگان با اتحاد با یکدیگر، یک گروه چریکی به نام «جبهه میهنی رواندا» را تشکیل دادند و آماده حمله به این کشور شدند (Kentish, 2011: 14). جبهه میهنی رواندا برای

1. Kayibanda.

۲. قابل ذکر است که در سال ۱۹۷۲ بعد از شورش هوتوها در بروندي، کشور همسایه رواندا، ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر از هوتوها توسط دولت توتسی‌محور بروندي کشته شدند که این امر سبب ایجاد احساس انتقام‌جویی در هوتوهای رواندا شد (Viret, 2010: 5).

3. Junvenal Habyarimana.

اولین بار در سال ۱۹۹۰ به رواندا حمله کرد. در سال ۱۹۹۱ درگیری‌های متعددی میان دو طرف صورت گرفت که در هر دو جبهه هزاران نفر کشته و زخمی شدند. هوتوهای داخل رواندا نیز در پی هر درگیری به انتقام از توتسی‌ها پرداخته و آن‌ها را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند. تا سال ۱۹۹۴ که شعله‌کشتر جمعی با وقوع یک ترور دیگر برافروخته شد، درگیری‌های دیگری نیز میان این گروه و هوتوهای حاکم در رواندا اتفاق افتاد که به دنبال آن در این واقعه، هوایمیای حامل رئیس جمهور بوروندی و هایباریمانانا که از اجلاس منطقه‌ای در دارالسلام تانزانیا باز می‌گشتند، مورد اصابت گلوله واقع شد که مرگ همهٔ مسافران را در پی داشت (Alexis & Mpambara, 2003: 8). در پی این واقعه، گارد ریاست جمهوری کنترل امور را در دست گرفت و با جلوگیری از انجام تحقیقات توسط کارشناسان سازمان ملل در مورد علت وقوع حادثه، اعمال خشونت‌آمیزی را علیه مخالفان ریاست جمهوری مرتکب شد. بدین ترتیب هوتوهای افراطی با معرفی نمودن توتسی‌ها به عنوان عامل این جنایت دست به اقداماتی وحشیانه علیه توتسی‌ها و هوتوهای میانه‌رو زدند. این جنایت تا ۴ جولای که نیروهای RPF کیگالی را تصرف نمودند، ادامه داشت (Organization of African Unity, 2000: Para. 9.13).

با امعان نظر در تحولات سیاسی کشور رواندا می‌توان به عدم ثبات سیاسی در این کشور پی برد. وقوع جنگ‌های داخلی از سال ۱۹۹۰ نیز سبب متشنج شدن بیشتر جو سیاسی در این کشور شد. وجود نظام تک‌حزبی و عدم تجویز اندیشه‌های مخالف نیز جامعه‌ای را رقم زد که می‌توان آن را به عنوان جامعه‌ای یکپارچه توصیف نمود. کشورهای استعمارگر شکل خاصی از برتری‌جویی و از سوی دیگر سرکوبی را در این کشور نهادینه نمودند. این وضعیت را می‌توان مطابق با گزارهٔ نخست به عنوان منبع تهدیدی قلمداد کرد که در کنار سایر عوامل تهدیدزا از جمله معاندت جبههٔ میهنی رواندا و حملات مکرر آن‌ها و تفرقه در میان طرفداران حزب هوتوی حاکم، زمینهٔ ارتکاب جنایت را فراهم کرد.

همچنین قربانی شدن تعداد زیادی از هوتوها در برونندی به دست توتسی‌ها در سال ۱۹۷۲ سبب شد که هوتوها با یادآوری این خاطرات به ارتکاب اعمال وحشیانه تشویق شوند؛ زیرا گمان می‌کردند که چنانچه توتسی‌ها را از بین نبرند، مجدداً مورد ستم واقع

شده و در جایگاه پست و حیوانی قرار خواهند گرفت. بنابراین می‌توان بیان داشت که با وجود چنین تجاربی، سقوط هواپیمای هایباریمانان رئیس جمهور وقت هوتو، برای هوتوهای ساکن در رواندا به عنوان تهدیدی اساسی تلقی شد و نقطه آغاز کشتار توتسی‌ها را رقم زد.

۲-۳. تحلیل عوامل اقتصادی

شرایط نامطلوب و بی‌ثبات اقتصادی در یک جامعه می‌تواند افراد آن جامعه را به سمت حل این مشکلات به روشی نادرست سوق دهد که در مواردی، روش انتخابی برای حل مسائل، برگرفته از افکار و اندیشه‌های جنایت‌آمیز می‌باشد. کشور رواندا نیز همواره با مسائلی چون جمعیت زیاد، فقر و مشکلات اقتصادی مواجه بوده است. بدین ترتیب می‌توان بیان داشت که مشکلات اقتصادی در کشور رواندا به نحوی در ایجاد انگیزه و بستر مناسب برای ارتکاب جنایت، نقش مهمی داشته است.

با توجه به شباهت‌های بسیار بین دو قوم هوتو و توتسی، همچون زبان، مکان زندگی و سنن مشترک آن‌ها، می‌توان بر اساس یک فرضیه، تمایز دو قوم هوتو و توتسی را فاقد ریشه‌های نژادی دانست. این فرضیه بیانگر آن است که تمایز میان این دو قوم بیشتر بر مبنای توانگری مالی ساکنان منطقه بوده است (Clark, 2006: 77). بدین ترتیب کسانی که مالک بیش از پنج رأس دام یا معادل آن بودند یا ریشه‌های فئودالی قوی‌تر و ارتباط بهتر با استعمارگران بلژیکی داشتند، توتسی، و دیگران هوتو نامیده شدند. بدین ترتیب یک فرد از یک قوم می‌توانست از طریق ازدواج و یا ثروتمند و فقیر شدن به عضویت قوم دیگر درآید (Prosecutor v. Akayesu, 1998: Para. 81). این تمایز در فرصت‌های شغلی موجود نیز نمایان بود؛ بدین ترتیب هوتوها ملزم به انجام پست‌ترین کارها مانند جمع‌آوری و خشک کردن هیزم، نگهداری شب و شخم زدن مزارع بودند که اغلب بدون دریافت حقوق صورت می‌گرفت (کلهری، ۱۳۷۸: ۷۱).

این سیاست‌های تبعیض‌آمیز در میان اقوام دوگانه رواندا، در تقابل این دو قوم و نفرتشان از یکدیگر نقش داشت و سبب تسهیل روند ارتکاب جنایت گردید. به واقع این تحقیر و تبعیض‌ها باعث سرخوردگی قوم هوتو و غرور بی‌جای قوم توتسی گشت و

همان گونه که در گزاره نخست مطرح شد با ایجاد فشار و تهدید علیه قوم هوتو، انگیزه لازم را برایشان ایجاد کرد. بدین ترتیب آن‌ها در راستای احیای حقوق خود و در دست گرفتن قدرت، در صدد سرکوبی قوم توتسی و انتقام از آن‌ها برآمدند.

از سوی دیگر از اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، سه منبع درآمد صادراتی رواندا یعنی قهوه، چای و فلز قلع کاهش یافت؛ بدین نحو که درآمد ناشی از قهوه از ۱۴۴ میلیون دلار در سال ۱۹۸۵ به ۳۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۳ رسید (Magnarella, 2002: 33). بدین ترتیب به دلیل بحران بین‌المللی بازار قهوه، وضعیت اقتصادی رواندا که در دهه ۷۰ و ۸۰ و در زمان ریاست جمهوری هایاریمانا رشد کرده بود، دچار بحران شد؛ چرا که قهوه محصول اولیه صادراتی و تأمین‌کننده درآمد این کشور بود. لذا با کاهش ۵۰ درصدی قیمت قهوه در سال ۱۹۸۹، صدها خانوار ۵۰ درصد از درآمدها را از دست دادند و در پی آن، کمبود منابع غذایی سبب شد که ۸۵ درصد از جمعیت رواندا در اواخر دهه ۸۰ در زیر خط فقر به سر برند (Moise, 2007: 6-7). از سوی دیگر، درگیری‌های نظامی با جبهه میهنی رواندا نیز به دلیل جابه‌جایی تعداد زیادی از کشاورزان در مناطق شمالی کشور و در پی آن کاهش تولیدات کشاورزی و قهوه، انسداد راه‌های تجارت کالا به دیگر کشورها و نابودی صنعت گردشگری، به وخامت اوضاع اقتصادی رواندا افزود (Magnarella, 2002: 32).

در کنار این مسائل، کمبود منابع و رقابت بر سر آن‌ها در پی رشد جمعیت نیز تهدید دیگری قلمداد می‌شد؛ زیرا در سال ۱۹۸۳ کارشناسان در مورد عدم کفایت تولیدات غذایی برای ساکنان رواندا که با حدود ۵ میلیون نفر پرجمعیت‌ترین کشور در آفریقا بود، هشدار دادند. در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، قحطی در مناطق زیادی از کشور دیده می‌شد. جوانان رواندا با مسائل و مشکلاتی چون کمبود زمین و امکانات تحصیلی و شغلی پایین مواجه بودند. لذا بدون وجود وسایل معیشتی، امکان ازدواج برای آن‌ها وجود نداشت (Organization of African Unity, 2000: Para. 5.10-11). با توجه به عدم برنامه‌های حمایت اجتماعی، هزاران نفر از افراد بی‌کار به آسانی به عنوان سرباز مورد انتخاب واقع می‌شدند. از این رو بیشتر جمعیت نظامی و شبه نظامی رواندا را افراد فقیری تشکیل می‌دادند که امیدوار بودند با ارتکاب کشتار جمعی از منافع

اقتصادی برخوردار شوند (Magnarella, 2002: 32).

با افزایش جمعیت رواندا به حدود ۷ میلیون نفر در سال ۱۹۹۳، عدم تعادلی در میان مواد غذایی، زمین و جمعیت ایجاد شد. در واقع طی قرن بیستم، با پیشی گرفتن رشد جمعیت بر میزان زمین‌های کشاورزی، کشاورزان برای افزایش تولیدات خود مجبور شدند که برای چندمین بار در قطعات مزروعی‌شان کشت کنند؛ امری که سبب فرسودگی خاک زمین‌های کشاورزی گردید. در سال ۱۹۹۳ هرچند ۹۵ درصد از جمعیت ۷/۷ میلیون نفری رواندا به کشاورزی مشغول بودند، بهبودی در محصولات کشاورزی ایجاد نشد. در مقابل، خشکسالی و چرای بیش از حد دام‌ها و فرسودگی زمین سبب مختل شدن تولید مواد غذایی شد (Ibid.: 32). از این رو به دلیل تاریخچه شغلی متفاوت دو قوم - هوتوهای کشاورز و توتسی‌های چوپان - در وضعیتی که جایگزین شغلی وجود نداشت و به موازات رشد جمعیت، تولید مواد غذایی کاهش یافت و این دو قوم جهت تأمین نیازهای خود برای کشاورزی و چرای حیوانات، در برابر یکدیگر قرار گرفتند. با توجه به اینکه از اوایل دهه ۶۰ تا سال ۱۹۷۳ در اثر فرار و کشته شدن تعداد زیادی از توتسی‌ها، زمین‌های آن‌ها برای کشاورزی و زندگی در اختیار هوتوها قرار گرفته بود، هوتوها دریافتند که با نابودی توتسی‌ها می‌توانند به اندازه کافی از زمین برخوردار شوند.

در رواندا نه تنها جایگزین‌های محدودی برای کشاورزی وجود داشت بلکه دولت اصلی‌ترین کارفرما در آن زمان بود. در اواخر دهه ۸۰ دولت مرکزی حدود ۷ هزار نفر و دولت محلی ۴۳ هزار نفر را استخدام کرد که به موجب قانون، تنها ۹ درصدشان می‌توانستند از قوم توتسی باشند. بدین ترتیب نابودی توتسی‌ها به معنای ایجاد ۴۵۰۰ جایگاه شغلی برای هوتوها بود (Ibid.: 32). از سوی دیگر به دلیل درخواست‌های مکرر و حملات توتسی‌های پناهنده به رواندا جهت بازگشت به کشورشان و عدم تجویز هایباریمانا به بهانه کمبود زمین و فزونی بیش از حد جمعیت، هوتوها به این باور دست یافتند که از بین بردن توتسی‌ها به معنای نابودی جمعیت اضافی و ایجاد تعادل میان نیروی کار و زمین‌های موجود است.

از دیگرسو با کاهش درآمد ناشی از صادرات به دلیل کاهش تولیدات کشاورزی در

پی افزایش جمعیت، خشکسالی و فرسودگی و کاهش زمین‌های کشاورزی و به دنبال آن تقلیل بودجه دولت، منبع درآمد دولت به کمک‌های خارجی محدود گشت. از این رو نخبگان هوتو برای در دست گرفتن کنترل امور اقتصادی و برخورداری از منافع اقتصادی از جمله درآمدهای ناشی از مالیات و کمک‌های خارجی که تحت کنترل سیاستمداران بود، با یکدیگر به رقابت پرداختند؛ چرا که تنها سیاستمداران و افراد صاحب منصب می‌توانستند از این وضعیت بهره‌مند شوند. از این رو رهبران هوتو برای از بین بردن رقیبان داخلی، سعی در نابودسازی توتسی‌ها کرده و با دیوسان کردن توتسی‌ها و فریب دادن اکثریت هوتو، خود را حامی منافع و محافظ قوم هوتو قلمداد کردند تا با از بین رفتن توتسی‌ها بتوانند به راحتی با یکدیگر رقابت کنند (Ibid.: 33).

در واقع با کاهش ۴۰ درصدی ارزش فرائک رواندا، صندوق بین‌المللی پول در صدد اعطای کمک‌های اقتصادی به رواندا برآمد. لیکن دولت‌هایاریماننا که گرفتار فساد و انحراف شده بود با بد اداره کردن کمک‌های مالی اعطاشده، این کمک‌ها را در میان خود و سایر نخبگان هوتو توزیع کرد و بدین ترتیب سطح بالای اقتصادی خود را حفظ کردند. هایاریماننا با تقسیم قدرت دولت استبدادی‌اش با هوتوهای شمالی، یک دولت تک‌حزبی ایجاد کرده بود که همانند یک گروه مافیایی عمل می‌کرد و در حالی که سایر توتسی‌ها در فقر به سر می‌بردند، این افراد از امکانات رفاهی فراوان برخوردار بودند (Moise, 2007: 7).

پس از مقروض شدن دولت و کاهش ارزش زمین، نخبگان هوتو از جنوب و غرب رواندا تقاضای پول و زمین و منافع مشابه هوتوهای شمالی کردند و بدین ترتیب یک چالش در برابر قدرت هایاریماننا ایجاد شد. این نخبگان هوتو با این تصور که به حاشیه رانده شده‌اند، با دولت حاکم دچار اختلاف عقیده شدند. در کنار این مسئله، فشارهای بین‌المللی و حملات جبهه میهنی رواندا سبب شد که قدرت هایاریماننا در معرض خطر قرار گیرد. از این رو وی سعی کرد با ایجاد نفرت قومی و تبلیغات علیه توتسی‌ها، حمایت اکثریت هوتو را به دست بیاورد (Ibid.: 8).

از دیگر سو هایاریماننا به جای مذاکره با جبهه میهنی رواندا که در حال پیشروی بود، منابع کمیاب رواندا را که برای واردات مواد غذایی، تأمین سلامت عمومی و

تحصیلات مردم رواندا ضروری بود، به تجهیز و افزایش نیروهای نظامی رواندا اختصاص داد که این امر بر وخامت وضعیت اقتصادی می‌افزود. به واقع هایاریمانا برای حل این مشکلات، از اتخاذ سیاست‌های اقتصادی صلح‌آمیز همچون کنترل تولید مثل، درخواست کمک مالی از دیگر کشورها، مذاکرات صمیمانه با جبهه میهنی رواندا، تلاش برای پیدا کردن راه حل‌های منطقه‌ای برای مشکل پناهندگان و ایجاد تنوع در بخش‌های غیر ارضی سیستم اقتصادی غفلت کرد (Magnarella, 2002: 34).

بنابراین می‌توان بیان داشت که زمینه‌های اقتصادی چندی در مسیر آمادگی جامعه برای ارتکاب اعمال بسیار خصمانه وجود داشت. این شرایط نامطلوب در کنار سایر عوامل، انگیزه مشارکت در کشتار را فراهم نمودند. در واقع مرتکبان جنایت کشتار جمعی در رواندا در پی نابودی توتسی‌ها، نه تنها اموال آن‌ها را چپاول می‌کردند بلکه به پاداش‌هایی نیز دست می‌یافتند.

بدین ترتیب می‌توان گفت که شرایط نامطلوب اقتصادی در رواندا به مثابه فشاری اجتماعی سبب گشت که خیل عظیمی از افراد برای بقای خود متمایل به عضویت در گروه‌های قومی گردند و از این طریق با نابودسازی گروه دیگر، در راستای کسب منافع گروهی تلاش نمایند. در واقع همان گونه که در گزاره‌های نظریه هم‌نواپی اجتماعی بیان شد، می‌توان گفت که در پی فشارهای اقتصادی و تقابل بیشتر دو قوم، تمایل به عضویت و هویت‌یابی ذیل گروه‌های قومیتی بیشتر گشت و به دنبال آن جامعه‌پذیری در این گروه‌ها صورت گرفت.

در اینجا می‌توان گزاره ششم را مورد توجه قرار داد. بدین ترتیب عوامل چندی که سبب نابه‌سامانی اوضاع روندا شده بود، منبع تهدیدی برای قوم هوتو تلقی می‌گشت. در واقع وجود مشکلات اقتصادی در رواندا در کنار اوضاع سیاسی آشفته، فشارهای بین‌المللی، حملات جبهه میهنی رواندا و اختلافات میان قدرتمندان هوتو، سبب گردید که مرتکبان در راستای مبارزه با عوامل تهدیدزا، عامل آسان‌تر و در دسترس‌تری را مورد هدف قرار دهند. بدین ترتیب قوم توتسی طی فرایند جابه‌جایی خشونت از عوامل تهدیدزای اصلی، به قربانیان این جنایت تبدیل گشتند.

نتیجه گیری

جنایت کشتار جمعی به عنوان شدیدترین جرم، به طور قابل توجهی مورد غفلت جرم‌شناسان واقع شده که به هیچ وجه توجیه‌پذیر نیست و آن‌ها نه صرفاً به دلایل علمی بلکه به دلایل اخلاقی نیز ملزم به توجه به این جنایت هستند. از این رو شایسته است که علل ارتکاب این جنایت و پیشامدهای آن مورد توجه قرار گیرد؛ چرا که با شناسایی عوامل دخیل در شکل‌گیری این جنایت می‌توان با وقوع مجدد این نشانه‌ها، راهکارهایی زود هنگام را برای پیش‌گیری از مشارکت خیل عظیمی از افراد در جنایت اتخاذ کرد.

جرم‌شناسی بین‌المللی با هدف بررسی جرایم بین‌المللی به صورت نوپا شکل گرفته است و لازمهٔ رشد و پیشرفت آن، انجام مطالعات بیشتر در این زمینه می‌باشد. لذا بایسته است که با استفاده از روش‌های مختلف پژوهشی، برای کندوکاو ابعاد مختلف چنین جنایاتی اقدام گردد. از این رو با بروز تخصصات متعدد در عصر حاضر، لازم است نگاه جرم‌شناختی از سطح ملی فراتر رود و به مباحث فراملی نیز توجه شود تا از این طریق در ایجاد صلح و امنیت جهانی گام برداشته شود.

از آنجا که خشونت اعمال‌شده در چنین جنایاتی محصول فرایندهای اجتماعی است و در بافت و زمینهٔ اجتماعی ویژه‌ای اتفاق می‌افتد، لازم است که برای ریشه‌یابی آن، به مطالعهٔ این بافت و ساختار جامعه پرداخته شود. از سوی دیگر توجه به این امر ضروری است که چگونه تعداد زیادی از افراد که تا پیش از زمان حادثه هیچ‌گاه درگیری قانونی نداشته‌اند، چنان خوی حیوانی می‌گیرند که حتی ترحم بر کودکان را نیز روا نمی‌دانند. بدین ترتیب تنها با استفاده از نظریه‌ای جامع و تحلیلی چندسطحی و چندعاملی است که می‌توان به فهم جامع و دقیقی از ریشهٔ جنایت کشتار جمعی نائل شد و از این طریق، در مسیر پیشگیری از وقوع مجدد چنین جنایت وحشیانه‌ای گام برداشت.

شایان توجه است که روند کشتار جمعی روندی پویا بوده و در طی زمان ایجاد می‌گردد. در واقع با توجه به اینکه پیدایش زمینه‌های کشتار جمعی به صورت تدریجی

و در زمانی طولانی اتفاق می‌افتد لازم است که به کنش متقابل یک سری از عوامل در شکل‌گیری این پدیده توجه نمود. لذا در راستای تحلیلی جامع باید به عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روان‌شناختی و فردی التفات کرد. در این مقاله، از نظریهٔ هم‌نوایی اجتماعی به عنوان نظریه‌ای چندبعدی جهت تحلیل جنایت ارتكابی در رواندا در سال ۱۹۹۴ استفاده شد. با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان بیان داشت که فشار اجتماعی و در پی آن وابستگی گروهی، فرصتی را برای ایجاد ایدئولوژی و باورهایی فراهم می‌سازد که صدمه به دیگران را توجیه و در مواردی بدان دعوت می‌کند. برخی از این باورها، از گروه مورد نظر انسانیت‌زدایی کرده و از این طریق منجر به توجیه یا دعوت به خشونت نسبت به دیگران می‌شوند. این باورها تأثیر زیادی بر افراد جهت متابعت از نقش‌های اجتماعی در راستای کشتار دیگران می‌گذارد؛ زیرا در این زمان، منافع شخصی متابعت از گروه را توصیه می‌نماید، چرا که عدم پیروی از گروه می‌تواند منجر به طرد یا کشته شدن فرد مخالف گردد. با وجود چنین شرایطی لازم است که گروه آسیب‌پذیر «دیگران» یا «دیگری» در دسترس باشد تا خشونت توسط یک گروه یعنی «ما» از سوی منبع اصلی به سمت آن‌ها منتقل و اعمال شود.

با مطالعهٔ موردی جنایت رواندا می‌توان مشاهده کرد که طی سال‌های پیش از جنایت، فشارهایی چند در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر مردم رواندا وارد شده بود. این فشارها به همراه بافت و ساختار خاص این جامعه که تمایزات قومیتی را مبنای قرار می‌داد، سبب شد که افراد جامعه برای حفظ بقا و احساس امنیت به سمت گروه‌های اولیهٔ خود بیش از پیش سوق داده شوند؛ امری که منجر به هویت‌یابی شدید و جامعه‌پذیری مجدد افراد در قالب گروه گردید. بدین ترتیب هر فرد جامعه بیش از اینکه خود را عضوی از کشور رواندا بداند خود را متعلق به گروه قومیتی هوتو یا توتسی می‌داند و از این طریق کسب هویت می‌نمود. این دوگانگی در بافت جامعه به همراه تأثیرات پویایی‌های گروه سبب شد که قواعد هنجاری نوینی در زندگی افراد ایجاد شود تا آن‌ها به راحتی در برابر دستورات رهبران گروهی تسلیم شوند. در کنار آن، ایدئولوژی‌ها و باورهای گروهی رایج در این فرایند تأثیرات بسیاری گذاشتند. تفکرات مبنی بر ملی‌گرایی و انسانیت‌زدایی از قوم توتسی باورهایی خطرناک بودند که توانستند

سیل عظیمی از افراد را جهت همراهی در جنایت اقناع کنند. یادآوری دوران سخت گذشته نیز جهت تبدیل خشونت از حالت تجاوزکارانه^۱ به خشونت دفاعی^۲ اهمیت به‌سزایی داشت.

بدین ترتیب شرایط مذکور قوم هوتو را بر آن داشت که برای حل مشکلات به در دسترس‌ترین عامل یعنی قوم توتسی نظر داشته و سعی در نابودی آن‌ها نمایند. تمام این عوامل و فرایندها حتی افراد عادی را که تا آن زمان، دست به کوچک‌ترین جنایتی نزده بودند، نیز درگیر جنایت کرد.

روشن است که مطالعات موردی از این دست، نقشی پراهمیت در زمینه بررسی بسترهای تسهیل‌کننده روند ارتکاب چنین جنایاتی دارد و از این طریق می‌توان در راستای صلح و امنیت جهانی اقدام نمود. همچنین شناسایی بسترهای محیطی تأثیرگذار می‌تواند برای منظور داشتن علائم هشداردهنده از بروز تخصصات گسترده، کمک شایانی نماید.

از سوی دیگر با توجه به ویژگی‌های شخصیتی مرتکبان و فرایندهای فردی مؤثر در مشارکت در جنایت، شایسته است که مهارت‌های لازم و آموزش‌های متناسب در این زمینه به جوامع در معرض خطر ارائه شود تا توانایی ارزیابی اخلاقی تصمیمات اتخاذی را در تمام شرایط ممکن داشته باشند و بتوانند در برابر دستورات غیر اخلاقی مقاومت نمایند. همچنین نه تنها لازم است که در جوامع چندقومیتی، با باورهای مبتنی بر تضاد و خصومت میان گروه‌های مختلف موجود در جامعه مقابله شود، بلکه باید سعی شود که بر نقاط اشتراک به جای نقاط تمایز آن‌ها تأکید گردد.

1. Aggressive violence.
2. Defensive violence.

کتاب‌شناسی

۱. احمدی نوح‌دانی، سیروس، قوم‌شناسی سیاسی آفریقا، تهران، صنم، ۱۳۸۶ ش.
۲. کلهری، محسن، جامعه‌شناسی آفریقا (انسان و جامعه)، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی - بین‌المللی، ۱۳۷۸ ش.
۳. ولد، جرج، توماس برنارد و جفری اسنیپس، جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)، ترجمه علی شجاعی، تهران، سمت، ۱۳۸۰ ش.
4. Adelman, Howard, "Theories of Genocide: The Case of Rwanda", in: Victoria M. Esses & Richard A. Vernon (eds.), *Explaining the Breakdown in Ethnic Relations*, Malden, Blackwell Publishing, 2008.
5. Alexis, Monique & Ines Mpambara, *IMS Assessment Mission: The Rwanda Media Experience from the Genocide*, Copenhagen, International Media Support, 2003.
6. Alvarez, Alex, "Destructive Beliefs: Genocide and the Role of Ideology", in: Alette Smeulers & Roelof Haveman (eds.), *Supranational Criminology: Toward a Criminology of International Crimes*, Series: *Supranational Criminal Law: Capita Selecta*, Vol. 6, Intersentia, Oxford & Portland, 2008.
7. Baisley, Elizabeth, "Genocide and Constructions of Hutu and Tutsi in Radio Propaganda", *Race & Class*, 55(38), 2014.
8. Bijleveld, Catrien & Aafke Morssinkhof & Alette Smeulers, "Counting the Countless: Rape Victimization During the Rwandan Genocide", *International Criminal Justice Review*, 19(208), Sage, 2009.
9. Cale, Ellison M., Scott O. Lilienfeld, "Psychopathy Factors and Risk for Aggressive Behavior: A Test of the Threatened Egotism Hypothesis", *Law and Human Behavior*, Vol. 30(1), 2006.
10. Clark, John f., *After Independence: Making and Protecting the Nation in Postcolonial and Postcommunist States*, United States of America, The University of Michigan Press, 2006.
11. Dutton, Donald G., *The Psychology of Genocide, Massacres and Extreme Violence: Why "Normal" People Come to Commit Atrocities*, Westport, Praeger Security International, 2007.
12. Hintjens, Helen M., "Explaining the 1994 Genocide in Rwanda", *Journal of Modern African Studies*, 37(2), Cambridge University Press, 1999.
13. Kentish, Lucy, "Genocide Prevention in the Modern Setting: Theory Versus Practice", *Internet Journal of Criminology*, 2011.
14. Loyle, Cianne E., "Why Men Participate: A Review of Perpetrator Research on the Rwandan Genocide", *Journal of African Conflicts and Peace Studies*, 1(2), Art. 4, 2009.
15. Magnarella, Paul, "Explaining Rwanda's 1994 Genocide", *Human Rights & Human Welfare*, 2(1), University of Denver, 2002.

16. Maier-Katkin, Daniel & Daniel P. Mears & Thomas J. Bernard, "Towards a Criminology of Crimes against Humanity", *Theoretical Criminology*, Vol. 13(2), 2009.
17. Mamdani, Mahmood, *When Victims Become Killers: Colonialism, Nativism and Genocide in Rwanda*, Princeton, Princeton University Press, 2001.
18. Milgram, Stanley, *Obedience to Authority: An Experimental View*, New York, Harper & Row, 1974.
19. Moise, Jean, "The Rwandan Genocide: The True Motivations for Mass Killings", *Emory Endeavors in World History*, Vol. 1, Emory University, 2007.
20. Ogle, Robbin S. & Daniel Maier-Katkin & Thomas J. Bernard, "A Theory of Homicidal Behavior among Women", *Criminology*, 33(2), 1995.
21. Organization of African Unity, *Rwanda: The Preventable Genocide*, Addis Ababa, IPEP, 2000.
22. *Prosecutor v. Akayesu*, Case No. ICTR-96-4-T, 1998.
23. Pruitt, William Robert, *Toward a Modified Collective Action Theory of Genocide: A Qualitative Comparative Analysis*, Northeastern University, 2011.
24. Uvin, Peter, "Reading the Rwandan Genocide", *International Studies Review*, Vol. 3, No. 3, Wiley on Behalf of the International Studies Association, 2001.
25. Verwimp, Philip, "Death and Survival During the 1994 Genocide in Rwanda", *Population Studies*, 58(2), Routledge, 2004.
26. Viret, Emmanuel, "Rwanda - A Chronology (1867-1994)", *Online Encyclopedia of Mass Violence*, 2010.
27. Winton, Mark A., "Dimensions of Genocide: The Circumplex Model Meets Violentization Theory", *The Qualitative Report*, 13(4), 2008.
28. Woolf, Linda M., Michael R. Hulsizer, "Psychosocial Roots of Genocide: Risk, Prevention, and Intervention", *Journal of Genocide Research*, 7(1), Research Network in Genocide Studies, 2005.
29. Zimbardo, Philip G., *The Lucifer Effect: Understanding How Good People Turn Evil*, New York, Random House, 2007.



پرو، شہسکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی